

احتجاج امام رضا علیه السلام با بزرگان ادیان

«احتجاج حضرت رضا علیه السلام بر اهل کتاب و مجوس» «و رئیس صابئین^۱ و بر دیگر از اهل شقاق»

حسن بن محمد نوفلی گوید: وقتی حضرت رضا علیه السلام بر مأمون وارد شدند، خلیفه به فضل بن سهل دستور داد تا علمای ادیان و متکلمین مثل جاثلیق^۲، رأس- الجالوت، رؤسای صابئین، هرید بزرگ، و زردشتی‌ها، عالم رومیان و علمای علم کلام را گرد هم آورده تا گفتار و عقائد حضرت رضا و نیز اقوال آنان را بشنود. فضل بن سهل نیز آنان را فرا خواند و مأمون را از حضور ایشان با خبر ساخت، خلیفه نیز دستور داد همه را نزد او حاضر کنند، و پس از خوش آمد گویی به ایشان گفت: شما را برای کار خیری فراخوانده ام، مایلم با پسر عمومیم که از مدینه به اینجا آمده مناظره کنید، فردا اول وقت به اینجا بیایید و کسی از این دستور سرپیچی نکند. ایشان نیز اطاعت کرده و گفتند: ای امیر المؤمنین به خواست خدا فردا اول وقت در این محل حاضر خواهیم شد.

نوفلی گوید: ما نزد آن حضرت سرگرم صحبت بودیم که ناگاه یاسر؛ خادم آن حضرت وارد شده و گفت: سرور من! امیر المؤمنین به شما سلام رسانده و فرمود: برادرت قربانت شود! دانشمندان مذاهب مختلف، و علمای علم کلام، همگی نزد من حضور دارند، آیا مایلید نزد ما آمده و با ایشان به بحث و گفتگو پردازید؟ و گر نه خود را به زحمت نینداخته در صورت تمایل ما به خدمت شما بیاییم.

حضرت فرمود: به او سلام برسان و بگو متوجه منظور شما شدم، به خواست خدا فردا صبح خواهم آمد.

راوی ادامه داد: هنگامی که یاسر رفت، آن حضرت رو به من کرده فرمود: ای نوفلی، تو عراقی هستی و اهل عراق طبع ظریف و نکته سنجی دارند، نظرت در باره این گردهمایی از علمای ادیان و اهل شرک توسط مأمون چیست؟

گفتم: او قصد آزمودن شما را دارد، و کار نامطمئن و خطرناکی کرده است، حضرت فرمود: چطور؟ گفتم: متکلمین و اهل بدعت؛ مثل علما نیستند، چون عالم؛ مطالب درست و صحیح را انکار نمی‌کند، ولی ایشان همه؛ اهل انکار و مغالطه‌اند، اگر بر اساس وحدانیت خدا با ایشان بحث کنید، خواهند گفت: وحدانیتش را ثابت کن، و اگر بگوئید:

محمد صلی الله علیه و آله رسول خدا است، می‌گویند: رسالتش را ثابت کن، سپس مغلطه می‌کنند، و باعث می‌شوند خود شخص؛ دلیل خود را باطل کند و دست از حرف خویش بردارد، قربانت گردم، از ایشان بر حذر باشید و خود را مواظبت کنید!

حضرت ضمن تبسمی فرمود: ای نوفلی، آیا ترس آن داری ایشان دلائل مرا باطل کرده و مجابم سازند؟! گفتم: نه بخدا، در باره شما چنین هراسی ندارم و امیدوارم خداوند شما را بر ایشان پیروز فرماید.

فرمود: ای نوفلی، می‌خواهی بدانی مأمون چه وقت از این کار پشیمان خواهد شد؟

گفتم: آری، فرمود: وقتی که نظاره کند که با اهل تورات با توراتشان و با اهل انجیل با انجیلشان و با اهل زبور با زبورشان و با صابئین با عبری و با زردشتیان به فارسی و با رومیان به رومی و با هر فرقه‌ای از علما بزبان خودشان بحث می‌کنم، و آنگاه که همه را مجاب کردم و در بحث بر همه چیره شدم و تمام ایشان سختم را پذیرفتند، مأمون درخواهد یافت آنچه بدنبال آن می‌باشد درخور او نیست، در این زمان است که او پشیمان خواهد شد، لا حول و لا قوة إلا بالله العظیم.

باری بامدادان، فضل بن سهل نزد او آمده و گفت: فدایت شوم، پسر عموی شما منتظر است، و تمام علما و دعوت‌شدگان حاضرند، کی تشریف می‌آورید؟

حضرت فرمود: شما زودتر بروید، من هم بخواست خدا خواهم آمد. سپس وضوء گرفته، و مقداری سوبق (نوعی خوراکی از قبیل آش یا حلیم است) میل فرموده و قدری نیز به ما دادند، آنگاه همه خارج شده نزد مأمون رسیدیم، مجلس پر از جمعیت بود و محمد ابن جعفر (عموی آن حضرت) به همراه گروهی از سادات و نیز فرماندهان لشکر در آن مجلس حضور داشتند.

^۱ - جماعتی که منکر دین و شریعت و خدا و پیامبر می‌باشند.

^۲ - عالم بزرگ نصاری می‌باشد، و رأس الجالوت عالم بزرگ یهود، و هرید بزرگ عالم بزرگ زردشتیان می‌باشد.

احتجاج امام رضا علیه السلام با بزرگان ادیان

وقتی آن حضرت وارد شدند، مأمون و محمد بن جعفر و تمام سادات حاضر در مجلس به احترام امام رضا علیه السلام برخاستند، حضرت و مأمون نشستند ولی بقیه همان طور ایستاده بودند تا اینکه خلیفه دستور نشستن داد، و مأمون مدتی با آن حضرت گرم صحبت شد، سپس رو به جاثلیق کرده گفت: ای جاثلیق، این فرد علی بن موسی بن جعفر؛ پسر عمویم، و از اولاد فاطمه-دخت پیامبرمان- و علی بن ابی طالب- صلوات الله علیهم- می‌باشد، میل دارم با او صحبت کنی و بحث نمایی و حجت آوری و انصاف را رعایت کنی.

جاثلیق گفت: ای امیر المؤمنین، چگونه با کسی بحث کنم که به کتابی استدلال می‌کند که من آن را قبول ندارم، و به گفتار پیامبری احتجاج میکند که من به او ایمان ندارم؟

امام فرمود: ای مرد مسیحی، اگر از انجیل برایت دلیل بیاورم آیا می‌پذیری؟

جاثلیق گفت: مگر می‌توانم آنچه انجیل فرموده رد کنم؟ بخدا قسم بر خلاف میل باطنی‌ام آن را قبول خواهم کرد.

امام فرمود: اکنون، هر چه می‌خواهی سؤال کن و جوابت را بگیر.

پرسید: در باره نبوت عیسی و کتابش چه عقیده داری؟ آیا منکر آن دو هستی؟

امام فرمود: من به نبوت عیسی و کتابش و به آنچه امتش را بدان بشارت داده و حواریون نیز آن را قبول کرده‌اند ایمان دارم و به عیسایی که به نبوت محمد صلی الله علیه و آله و کتاب او ایمان نداشته و امت خود را به او بشارت نداده؛ کافر.

جاثلیق گفت: مگر هر حکمی نیاز به دو شاهد عادل ندارد؟

امام فرمود: آری، او گفت: پس دو گواه عادل از غیر همدینان خود که مسیحیان نیز او را قبول داشته باشند معرفی فرما، و از ما نیز از غیر همدینان دو شاهد عادل بخواه.

امام فرمود: اکنون کلام به انصاف راندی، آیا فردی که نزد حضرت مسیح دارای مقام و منزلتی بود قبول داری؟

جاثلیق گفت: این شخص عادل کیست؛ نامش را بگو؟

امام فرمود: نظرت در باره یوحنا دیلمی چیست؟

جاثلیق گفت: به به!! نام محبوبترین شخص نزد مسیح را بردی! امام فرمود: تو را سوگند می‌دهم آیا در انجیل نیامده که یوحنا گفت: مسیح مرا به کیش محمد عربی آگاه نمود و بشارت داد که بعد از او خواهم آمد و من نیز به حواریون مژده دادم و آنان به او ایمان آوردند؟

جاثلیق گفت: بله، یوحنا از قول حضرت مسیح این طور نقل کرده و نبوت مردی را بشارت داده و هم به اهل بیت و وصی او مژده داده، ولی معین نکرده که این ماجرا چه وقت اتفاق خواهد افتاد و ایشان را برای ما معرفی نکرده است تا ایشان را بشناسیم.

امام فرمود: اگر فردی که بتواند انجیل بخواند را در اینجا حاضر کنم و مطالب مربوط به محمد و اهل بیت و امت او را برایت تلاوت کند آیا ایمان می‌آوری؟

جاثلیق گفت: سخن نیکی است، آن حضرت نیز ضمن احضار نسطاس رومی او را فرمود: سفر سوم انجیل³ را تا چه حدی در حفظ داری؟ گفت: به تمام و کمال آن را حفظ می‌باشم، سپس رو به رأس الجالوت نموده و فرمود: آیا انجیل خوانده‌ای؟ گفت:

³ - ظاهراً در این قسمت و در ادامه حدیث تصحیفی رخ داده باشد، چرا که انجیل سفر ندارد، و آن مربوط به تورات است. (از استاد غفاری)

احتجاج امام رضا علیه السلام با بزرگان ادیان

آری، امام فرمود: من سفر سوم را می خوانم، اگر در آنجا مطلبی در باره محمد و اهل بیت او- علیهم السلام و امتش بود، شهادت دهید و اگر مطلبی در این باره نبود، شهادت ندهید، سپس امام علیه السلام ضمن خواندن سفر سوم تا به ذکر پیامبر رسید؛ توقف کرده فرمود:

ای نصرانی تو را به حق مسیح و مادرش قسم، آیا دریافتی که من عالم به انجیل می باشم؟

گفت: آری، سپس مطلب مربوط به محمد و اهل بیت و امتش را تلاوت فرمود، گفت: حال چه می گویی؟ این عین سخن مسیح علیه السلام است، اگر مطالب انجیل را تکذیب کنی، موسی و عیسی علیهما السلام را تکذیب کرده ای و اگر این مطلب را منکر شوی، قتل تو واجب است، زیرا به خدا و پیامبر و کتاب خود کافر شده ای، جاثلیق گفت: مطلبی را که از انجیل برایم روشن شود انکار نمی کنم، بلکه بدان اذعان دارم.

امام فرمود: شاهد بر اقرار او باشید!.

امام ادامه داد: هر چه می خواهی سؤال کن. جاثلیق گفت: حواریون حضرت مسیح و نیز علمای انجیل چند نفر بودند؟

حضرت رضا علیه السلام فرمود: از خوب کسی پرسیدی؛ حواریون دوازده نفر و عالم و برترشان ألوفا بود. و علمای مسیحیان سه نفر بودند: یوحنا اکبر در «آج»، یوحنا در «قرقیسیا»، و یوحنا دیلمی در رجاز و مطالب مربوط به رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت و امت او نزد وی بوده و هم او بود که امت عیسی و بنی اسرائیل را به نبوت حضرت محمد و اهل بیت و امتش، مژده داد.

سپس فرمود: ای مسیحی، قسم به خدا ما به عیسایی که به محمد صلی الله علیه و آله مؤمن بود، ایمان داریم، و نسبت به عیسای شما ایرادی نداریم جز ضعف و ناتوانی و کمی نماز و روزه او! جاثلیق گفت: بخدا سوگند، دانش خود را تباه ساخته و خود را تضعیف نمودی، می پنداشتم تو عالمترین فرد در بین مسلمین هستی! امام فرمود: مگر چطور شده؟

جاثلیق گفت: شما معتقدی که عیسی ضعیف بود و کم روزه می گرفت و کم نماز می خواند و حال آنکه آن حضرت حتی یک روز هم بدون روزه سپری نساخته و یک شب نیز بخواب نرفت، و همیشه روزها روزه بود و شبها شب زنده دار! امام فرمود: برای نزدیکی و تقرب به چه کسی روزه می گرفت و نماز می خواند؟! جاثلیق نتوانست جوابی دهد و ساکت ماند!!.

امام فرمود: ای نصرانی از تو سؤالی دارم، جاثلیق گفت: بفرمایید، اگر بدانم جواب می دهم، امام فرمود: چرا قبول نداری که عیسی با اذن خدا مرده ها را حیات می بخشید؟

جاثلیق گفت: زیرا احیاکننده مردگان و شفا دهنده کوران و مبتلا به پیسی چنین کسی معبود و شایسته پرستیدن است.

امام فرمود: «یسع» نیز اعمال مانند کارهای عیسی انجام می داد، او بر آب راه می رفت و مرده را حیات می بخشید، و نابینا و بیمار پیسی را شفا می داد، ولی امتش وی را خدا ندانسته و هیچ کس وی را پرستش نکرد، و «حزقیل» پیامبر نیز همچون عیسی بن- مریم مرده زنده کرد؛ سی و پنج هزار نفر را پس از گذشت شصت سال از مرگشان، زنده کرد. سپس آن حضرت رو به رأس الجالوت کرده فرمود: آیا ماجرای این تعداد از جوانان بنی اسرائیل را در تورات دیده ای؟ بخت نصر ایشان را از بین اسپران بنی اسرائیل که در وقت حمله به بیت المقدس اسیر شده بودند برگزیده و به بابل برد، خداوند نیز وی را به سوی ایشان فرستاد و او آنان را زنده نمود، این مطلب در تورات موجود است و هر کدام از شما انکار کند کافر است.

رأس الجالوت گفت: این ماجرا را شنیده ام، و از آن باخبرم.

امام فرمود: صحیح است، اکنون نیک دقت کن و بنگر آیا این سفر از تورات را صحیح می خوانم؟ سپس آن حضرت آیاتی از تورات را بر ما تلاوت نمود، یهودی با شنیدن تلاوت و صوت آن حضرت، با شگفتی، جسم خود را به راست و چپ حرکت می داد، سپس رو به جاثلیق کرده پرسیدند: آیا اینها پیش از عیسی بوده اند یا عیسی پیش از آنان؟

احتجاج امام رضا علیه السلام با بزرگان ادیان

جائلیق گفت: آنان پیش از عیسی بوده اند، فرمود: قریش همگی نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله آمده و خواستند که آن جناب مرده‌هایشان را زنده کند، رسول خدا صلی الله علیه و آله؛ علی بن ابی طالب علیه السلام را همراه ایشان به صحراء (قبرستان) فرستاده و فرمود: در آنجا با صدای بلند افرادی را که اینان خواهان زنده‌شدنشان هستند صدا بزن و تک تک نام ایشان را بپر و بگو: محمد رسول خدا می‌گوید:

به اذن خدا برخیزید! پس همه برخاسته، خاکهای سرشان را می‌تکاندند، و مردان قریش نیز از ایشان در باره امورشان پرسش می‌کردند و در ضمن گفتند: محمد پیامبر شده است، مردگان از خاک برخاسته گفتند: ای کاش، ما نیز وی را دریافته به او ایمان می‌آوردیم، و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز افراد نابینا یا مبتلا به پیسی و دیوانگان را شفا داده است، با حیوانات، پرندگان جن و شیاطین صحبت کرده است، ولی ما آن حضرت را خدا نمی‌دانیم، و در عین حال منکر فضائل این دسته از پیامبران نیستیم، شما که عیسی را معبود خود می‌خوانید، باید دو پیامبر: یسوع و حزقیل را نیز معبود خود بدانید، زیرا آن دو نیز نظیر عیسی مردگان را زنده می‌کردند، و معجزات دیگر او را نیز انجام می‌دادند.

و همچنین تعدادی از بنی اسرائیل که به هزاران نفر می‌رسیدند، از بیم طاعون از دیار خود خارج شدند، ولی خداوند جان ایشان را در يك لحظه گرفت، اهل آن دیار، اطراف آن مردگان حصار کشیدند و آنان را به همان حال رها کردند تا استخوانهایشان پوسید، روزی یکی از انبیاء بنی اسرائیل از آنجا عبور میکرد، از کثرت استخوانهای پوسیده به شگفت آمد، خداوند به او وحی فرمود که: آیا میل داری ایشان را برای تو زنده کنم تا آنان را انذار کرده و دین خود را تبلیغ کنی؟ گفت: آری، ای پروردگار من.

پس خداوند وحی فرستاد که ایشان را صدا بزن، او نیز چنین ندا کرد: ای استخوانهای پوسیده! به فرمان خدا برخیزید! در يك آن همه زنده شده و با تکاندن خاک از سر خود برخاستند.

و دیگر حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام وقتی پرندگانی را گرفته و تگه تگه نمود، و هر قسمت را بر روی کوهی قرار داد؛ سپس همه را خواند و زنده شدند و به سوی او آمدند.

و همچنین حضرت موسی علیه السلام و هفتاد نفر همراهش که از بین بنی اسرائیل انتخاب کرده بود وقتی به کوه رفتند و گفتند: تو خدا را دیده‌ای، او را به ما نیز نشان بده، او گفت:

من او را ندیده‌ام، ولی ایشان اصرار کرده گفتند: «ما کلام تو را تصدیق نمی‌کنیم مگر اینکه آشکارا خدا را ببینیم- بقره: 55»، در نتیجه صاعقه‌ای آنان را سوزاند و نابود ساخت.

و موسی تنها ماند و به خداوند عرض کرد: خداوند! من هفتاد تن از بنی اسرائیل را برگزیدم و همراه خود آوردم، و اکنون تنها برمیگردم، چطور امکان دارد قوم من سخنانم را در این واقعه بپذیرند؟ اگر می‌خواستی؛ هم من و هم ایشان را قبلاً از بین می‌بردی، آیا ما را بخاطر کار بی‌خردان هلاک میسازی؟ خدا نیز ایشان را پس از مرگشان زنده نمود.

[سپس امام افزود: هیچ يك از مواردی را که برای ذکر کردم نمی‌توانی رد کنی، زیرا همگی مضمون آیاتی از تورات، انجیل، زبور و قرآن است، اگر هر کس که مرده زنده می‌کند و نابینایان و مبتلایان به پیسی و دیوانگان را شفا می‌دهد، خدا باشد، پس اینها را هم خدا بدان، حال، چه می‌گویی؟

جائلیق گفت: بله، حرف، حرف شماسست، معبودی جز الله نیست!!.

سپس امام علیه السلام به رأس الجالوت فرمود: تو را به ده آیه‌ای که بر حضرت موسی نازل شد سوگند می‌دهم که آیا خبر محمد و امتش در تورات، موجود هست؟ که: «آن زمان که امت آخر، پیروان آن شتر سوار، بیایند، و خداوند را بسیار بسیار تسبیح گویند، تسبیحی جدید در معبدهایی جدید، در آن روزگار، بنی اسرائیل باید به سوی ایشان و به سوی پادشاه ایشان روان شوند تا دلهاشان آرام گیرد، چون آنان شمشیرهایی بدست دارند که توسط آن از کفار در گوشه و کنار زمین انتقام می‌گیرند» آیا این مطلب، همین طور در تورات مکتوب نیست؟

احتجاج امام رضا علیه السلام با بزرگان ادیان

رأس الجالوت گفت: آری، ما نیز آن را همین گونه در تورات یافته‌ایم.

سپس به جاثلیق فرمود: با کتاب «شعیا» تا چه حد آشنایی؟ گفت: حرف به حرفش را می‌دانم.

سپس به آن دو فرمود: آیا قبول دارید که این مطلب از گفته‌های اوست: «ای مردم، من تصویر آن شخص سوار بر درازگوش را دیدم در حالی که لباسهایی از نور بر تن داشت و آن شتر سوار را دیدم که نورش همچون نور ماه بود»؟

آن دو جواب دادند: بله، شعیا این گونه گفته است.

امام فرمود: آیا با این گفته عیسی علیه السلام در انجیل آشنا هستید: «من به سوی خدای شما و خدای خودم خواهم رفت، و فارقلیطا خواهد آمد⁴ و اوست که به نفع من و به حق شهادت خواهد داد همان طور که من برای او شهادت دادم، و اوست که همه چیز را برای شما تفسیر خواهد کرد، و اوست که رسواییهای اُمتهای را آشکار خواهد کرد، و اوست که ستون خیمه کفر را خواهد شکست».

جاثلیق گفت: هر چه از انجیل بخوانی آن را قبول داریم.

امام فرمود: آیا قبول داری این مطلب در انجیل موجود است؟ گفت: آری.

حضرت افزود: آن زمان که انجیل نخست را گم کردید، آن را نزد چه کسی یافتید و چه کسی این انجیل را برای شما وضع کرد؟

جاثلیق گفت: ما فقط يك روز انجیل را گم کردیم و سپس آن را تر و تازه یافتیم، یوحنا و متی آن را برای ما پیدا کردند.

فرمود: چقدر نسبت به قصه این انجیل و علمای آن بی‌اطلاع هستی؟ اگر این مطلب همان طور باشد که تو می‌گویی، پس چرا در مورد انجیل دچار اختلاف شدید؟ این اختلاف در همین انجیلی است که امروزه در دست دارید، اگر مثل روز نخست بود که در آن دچار اختلاف نمی‌شدید، ولی من مطلب را برایت روشن می‌کنم: آن زمان که انجیل نخست گم شد، مسیحیان نزد علمای خود گرد آمده و گفتند: عیسی بن مریم کشته شده و انجیل را نیز گم کرده‌ایم، شما علما نزد خود چه دارید؟ الوقا و مراقبوس و یوحنا و متی گفتند: ما انجیل را از حفظ هستیم و هر روز يك شنبه يك سفر از آن را برای شما خواهیم آورد، محزون نباشید و کینسه‌ها را خالی نگذارید، هر يك شنبه، يك سفر از آن را برای شما خواهیم خواند تا تمام انجیل را گرد آوریم.

سپس آن حضرت فرمود: الوقا، مراقبوس، یوحنا و متی نشستند و این انجیل را پس از گم شدن انجیل نخست برای شما نگاهشتند، و این چهار نفر شاگرد شاگردان اولین بودند، آیا این مطلب را می‌دانستی؟

جاثلیق گفت: این مطلب را تا به حال نمی‌دانستم، و از برکت آگاهی شما نسبت به انجیل، امروز برایم روشن شد، و مطالب دیگری را که تو می‌دانستی از شما شنیدم، قلبم شهادت می‌دهد که آنها همه حق است، از فرمایشات شما بسیار استفاده کردم.

امام فرمود: به نظر تو، گواهی این افراد چطور است؟

جاثلیق گفت: گواهی اینان قابل قبول می‌باشد، اینان علمای انجیل هستند و هر چه را تأیید کنند و بدان شهادت دهند حق و درست است.

⁴ - مرحوم علامه شعرانی در کتاب اثبات نبوت، ص 241 می‌فرماید: «باید دانست که حضرت مسیح علیه السلام بشارت بآمدن «فارقلیط» داد و این لغت یونانی و در اصل «پرکلیتوس» - به کسر پاء فارسی وراء - است، که چون معربش کردند «فارقلیط» شد، و پرکلیتوس کسی است که نام او بر سر زبانها باشد و همه کس او را ستایش کند و معنی «احمد» همین است، و نزد این بنده مؤلف، کتاب لغت یونانی به انگلیسی هست، آن را به آشنایان زبان انگلیسی نشان دادم، گفتند:

«پرکلیتوس» را به همین معنی ترجمه کرده است، حتی معنی تفصیلی که در «احمد» است (یعنی ستوده‌تر) و در محمد نیست از کلمه «پرکلیتوس» یونانی نیز فهمیده می‌شود، و این کتاب لغت طبع انگلستان است، و نصاری امروز به جای این کلمه در ترجمه‌های انجیل «تسلی دهنده» می‌آورند، و خوانندگان هر جا که این کلمه را دیدند بدانند در اصل انجیل، بجای آن کلمه «فارقلیط» است و بعقیده مسیحیان کلمه «پرکلیتوس» به فتح ما وراء است، و گویند اگر به کسر این دو حرف بوده به معنی «احمد» بود، چون به فتح است به معنی «تسلی دهنده» است، و به عقیده ما ترجمه اول صحیح است، و در قرآن (سوره صف آیه 6) فرموده: «إِذَا مَبْشُرَ رَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ» - انتهى. سپس جناب علامه در ادامه دلائل صدق مدعی خود را بیان فرموده‌اند. و لازم به ذکر است که در برخی از نسخ حدیث «بارقلیط» آمده است.

احتجاج امام رضا علیه السلام با بزرگان ادیان

امام علیه السلام به مأمون و أهل بیتش و سایر حضّار فرمود: شما گواه باشید، گفتند: ما گواهیم، سپس به جاثلیق فرمود: تو را به حقّ پسر (عیسی) و مادرش (مریم علیهما السلام) سوگند می‌دهم، آیا می‌دانی که متّی گفته است: مسیح، فرزند داود بن ابراهیم بن اسحاق بن- یعقوب بن یهوذا بن خضرون است و مرقابوس در باره اصل و نسب عیسی بن مریم علیهما السلام گفته است: او «کلمه» خدا است که خداوند او را در جسد انسانی قرار داد و به صورت انسان درآمد، و الوقا گفته است: عیسی بن مریم علیهما السلام و مادرش انسانهایی بودند از خون و گوشت که روح القدس در آنان حلول کرد، و در ضمن قبول داری که از قسمتی از مطالب این است که فرموده: «ای حواریون، براستی و صداقت برایتان می‌گویم: تنها کسی می‌تواند به آسمان صعود کند که از همان جا آمده باشد جز راکب شتر؛ خاتم الأنبیاء، که او به آسمان صعود می‌کند و فرود می‌آید»، نظرت راجع به این کلام چیست؟

جاثلیق گفت: این سخن عیسی است و ما آن را انکار نمی‌کنیم، امام فرمود: نظرت در باره شهادت و گواهی الوقا، مرقابوس و متّی در باره عیسی و اصل و نسب او چیست؟

جاثلیق گفت: به عیسی افتراء زده اند، امام علیه السلام به حاضران فرمود: مگر او هم اکنون پاکی و صداقت ایشان را تأیید نکرد و نگفت آنان علمای انجیل هستند و گفتارشان کاملاً حق و حقیقت است؟

جاثلیق گفت: ای عالم أهل اسلام، میل دارم مرا در مورد این چهار تن معاف داری، امام فرمود: قبول است، تو را معاف کردیم، حال هر چه می‌خواهی پرسش کن.

جاثلیق گفت: بهتر است دیگری سؤال کند، سوگند به حقّ مسیح که من فکر نمی‌کردم در علمای مسلمین کسی مثل شما وجود داشته باشد.

امام رو به رأس الجالوت کرده فرمود: اکنون، من از تو پرسش کنم یا تو می‌پرسی؟

گفت: من می‌پرسم، و تنها جوابی را قبول می‌کنم که یا از تورات باشد یا از انجیل و یا از زبور داود، یا صحف ابراهیم و موسی.

امام فرمود: پاسخی را از من نپذیر مگر اینکه از تورات موسی یا انجیل عیسی و یا زبور داود باشد.

رأس الجالوت گفت: از کجا نبوت محمد را اثبات می‌کنی؟

امام فرمود: یهودی! موسی بن عمران، عیسی بن مریم، داود خلیفه خدا در زمین، به نبوت او گواهی داده‌اند.

رأس الجالوت گفت: گفته موسی بن عمران را ثابت کن، امام فرمود: مگر قبول نداری که موسی به بنی اسرائیل سفارش نموده و گفت:

«پیامبری از برادران شما خواهد آمد، او را تصدیق کرده و از وی اطاعت نمائید»، حال اگر خویشاوندی بین اسرائیل (یعقوب) و اسماعیل و رابطه بین آن دو را از طرف ابراهیم علیه السلام می‌دانی، آیا قبول داری که بنی اسرائیل برادرانی غیر از فرزندان اسماعیل نداشتند؟

رأس الجالوت گفت: آری، این همان گفته حضرت موسی است و ما آن را ردّ نمی‌کنیم، فرمود: آیا از برادران بنی اسرائیل پیامبری غیر از محمد صلی الله علیه و آله آمده؟ گفت: نه.

فرمود: آیا از نظر شما این مطلب صحیح نیست؟

گفت: آری صحیح است، ولی دوست دارم صحت آن را از تورات برابم ثابت کنی، امام فرمود: آیا منکر این مطلب هستی که تورات به شما می‌گوید: «نور از جانب طور سینا آمد و از کوه سعیر بر ما درخشید و از کوه فاران بر ما آشکار گردید»؟

احتجاج امام رضا علیه السلام با بزرگان ادیان

رأس الجالوت گفت: با این کلمات آشنا هستم ولی تفسیر آن را نمی‌دانم.

امام فرمود: من برایت خواهم گفت، جمله «نور از جانب طور سینا آمده» اشاره به وحی خداوند است که در کوه طور سینا بر موسی علیه السلام نازل کرد، و جمله: «از کوه ساعیر بر ما درخشید» اشاره به کوهی است که خداوند در آن بر عیسی بن مریم علیهما السلام وحی فرمود، و جمله «از کوه فاران بر ما آشکار گردید» اشاره به کوهی از کوههای مکه است که فاصله‌اش تا مکه یک یا دو روز می‌باشد، و شعیای پیامبر طبق گفته تو و دوستانت در تورات گفته است: «دو سوار را می‌بینم که زمین برایشان می‌درخشد، یکی از آنان سوار بر درازگوشی است و آن دیگری سوار بر شتر»، سوار بر درازگوش و سوار بر شتر کیستند؟

رأس الجالوت گفت: آنان را نمی‌شناسم، ایشان را معرفی کن، امام فرمود: آنکه بر درازگوش سوار است؛ عیسی است و آن شتر سوار محمد صلی الله علیه و آله، آیا این مطلب تورات را منکر هستی؟ گفت: نه، انکار نمی‌کنم.

امام علیه السلام پرسید: آیا حقیق پیامبر را می‌شناسی؟ گفت: بله، می‌شناسم.

امام فرمود: حقیق چنین گفته است- و کتاب شما نیز همین مطلب را می‌گوید:-

خداوند از کوه فاران «بیان» آورد و آسمانها از تسبیح گفتن محمد و امتش پر شده است، سوارانش را بر دریا و خشکی سوار می‌کند- و کنایه از تسلط امت اوست بر دریا و خشکی- بعد از خرابی بیت المقدس کتابی جدید برای ما می‌آورد- و منظور از کتاب فرقان است- آیا به این مطالب ایمان داری؟

رأس الجالوت گفت: این مطالب را حقیق گفته است و ما منکر آن نیستیم.

امام فرمود: داود در زبورش- که تو نیز آن را می‌خوانی گفته است: «خداوند! برپاکننده سنت بعد از فترت را مبعوث کن»، آیا پیامبری غیر از محمد صلی الله علیه و آله را می‌شناسی که بعد از دوران فترت، سنت را احیاء و برپا کرده باشد؟

رأس الجالوت گفت: این سخن داود است و آن را قبول دارم، منکر نیستم، ولی منظور او عیسی بوده است و روزگار عیسی همان دوران فترت است، امام فرمود: تو نمی‌دانی و اشتباه می‌کنی، عیسی با سنت تورات مخالفت نکرد بلکه موافق آن سنت و روش بود تا آن هنگام که خداوند او را به نزد خود بالا برد، و در انجیل چنین آمده است: «پس زن نیکوکار می‌رود و فارقلیطا بعد از او خواهد آمد و او کسی است که سنگینی‌ها و سختی‌ها را آسان کرده و همه چیز را برایتان تفسیر می‌کند، و همان طور که من برای او شهادت می‌دهم او نیز برای من شهادت می‌دهد، من امثال را برای شما آوردم، او تأویل را برایتان خواهد آورد»، آیا به این مطلب در انجیل ایمان داری؟ گفت:

بله، آن را انکار نمی‌کنم.

امام فرمود: ای رأس الجالوت، از تو در باره پیامبر موسی بن عمران می‌پرسم، گفت: بفرمائید، فرمود: چه دلیلی بر نبوت موسی هست؟

مرد یهودی گفت: معجزاتی آورد که انبیای پیشین نیاورده بودند، امام فرمود: مثل چه چیز؟

گفت: مثل شکافتن دریا و تبدیل کردن عصا به مار و ضربه زدن به سنگ و روان شدن چند چشمه از آن، ید بیضاء و نیز آیات و نشانه‌هایی که دیگران قدرت بر آن نداشتند و ندارند، امام فرمود: در مورد اینکه دلیل موسی بر حقانیت دعوتش این بود که کاری کرد که دیگران نتوانستند انجام دهند، درست می‌گویی، حال، هر کس که ادعای نبوت کند سپس کاری انجام دهد که دیگران قادر به انجام آن نباشند آیا تصدیقش بر شما واجب نیست؟

گفت: نه، زیرا موسی به خاطر قرب و منزلتش نزد خداوند، نظیر نداشت و هر کس که ادعای نبوت کند، بر ما واجب نیست که به او ایمان بیاوریم، مگر اینکه معجزاتی مثل معجزات موسی داشته باشد، امام فرمود: پس چگونه به انبیائی که قبل از موسی علیه السلام بودند ایمان دارید و حال آنکه آنان دریا را نشکافتند و از سنگ، دوازده چشمه ایجاد نکردند، و مثل موسی «ید

احتجاج امام رضا علیه السلام با بزرگان ادیان

بیضاء» نداشتند، و عصا را به مار تبدیل نکردند، یهودی گفت: من که گفتم، هر گاه برای اثبات نبوتشان معجزاتی بیاورند- هر چند غیر از معجزات موسی باشد- تصدیقشان واجب است.

امام فرمود: پس چرا به عیسی بن مریم ایمان نمی‌آوری؟ با اینکه او مرده زنده می‌کرد و افراد نابینا و مبتلا به پیسی را شفا می‌داد و از گل؛ پرنده‌ای گلی می‌ساخت و در آن می‌دمید و آن مجسمه گلی به اذن خداوند به پرنده‌ای زنده تبدیل می‌شد؟

رأس الجالوت گفت: می‌گویند که او این کارها را انجام می‌داد، ولی ما ندیده‌ایم، امام فرمود: آیا معجزات موسی را دیده‌ای؟ آیا اخبار این معجزات از طریق افراد قابل اطمینان به شما نرسیده است؟ گفت: بله، همین طور است، امام فرمود: بسیار خوب، همچنین در باره معجزات عیسی اخبار متواتر برای شما نقل شده، پس چرا موسی را تصدیق کردید و به او ایمان آوردید ولی به عیسی ایمان نیاوردید؟ مرد یهودی جوابی نداد.

حضرت ادامه فرمودند: و همچنین است موضوع نبوت محمد صلی الله علیه و آله و نیز هر پیامبر دیگری که از طرف خدا مبعوث شده باشد، و از جمله معجزات پیامبر ما این است که یتیمی بوده فقیر که چوپانی می‌کرد و اجرت می‌گرفت، دانش نیاموخته بود و نزد معلمی نیز آمد و شد نداشت و با همه این اوصاف، قرآنی آورد که قصص انبیاء علیهم السلام و سرگذشت آنان را حرف به حرف در بردارد و اخبار گذشتگان و آیندگان را تا قیامت بازگو کرده است و از اسرار آنها و کارهایی که در خانه انجام می‌داند خبر می‌داد، و آیات و معجزات بی‌شماری ارائه دارد.

رأس الجالوت گفت: مسأله عیسی و محمد از نظر ما به ثبوت نرسیده است و برای ما جائز نیست به آنچه که ثابت نشده است ایمان آوریم، امام فرمود: پس شاهی که برای عیسی و محمد صلی الله علیه و آله گواهی داد، شهادت باطل داده است؟ یهودی جوابی نداد.

آنکه امام؛ هر بزد بزرگ را فراخواند و فرمود: دلیل تو به پیامبری زردشت چیست؟

گفت: چیزهایی آورده که قبل از او کسی نیاورده است، البته ما، خود او را ندیده‌ایم ولی اخباری از گذشتگان ما در دست است که او چیزهایی را که دیگران حلال نکرده‌اند بر ما حلال کرد، لذا از او پیروی می‌کنیم.

امام فرمود: مگر نه این است که به خاطر اخباری که به شما رسیده، از او پیروی می‌کنید. گفت: بله همین طور است، امام فرمود: سایر امت‌های گذشته نیز چنین اند، اخباری مبنی بر دین پیامبران و موسی، عیسی و محمد- صلوات الله علیهم- به دستشان رسیده است، عذر شما در عدم ایمان به آنان و ایمان بغیر آنان بدین امور چیست؟ هر بزد خشکش زد!!

سپس حضرت خطاب به جمعیت فرمود: اگر در بین شما، کسی مخالف اسلام هست و می‌خواهد سؤال کند، بدون خجالت پرسش کند! در این موقع عمران صابی که یکی از متکلمین بود، برخاست و گفت: ای دانشمند، اگر دعوت به پرسش نکرده بودی، اقدام به سؤال نمی‌کردم، من به کوفه، بصره، شام، و جزیره سفر نموده و با متکلمین بسیاری برخورد کرده‌ام، ولی کسی را نیافته‌ام که بتواند وجود «واحد» ی را که غیر از او کس دیگری قائم به وحدانیت نباشد را برایم ثابت کند، آیا اجازه پرسش به من می‌دهی؟ امام فرمود: اگر در بین جمعیت عمران صابی حاضر باشد؛ حتماً تو هستی، گفت: آری خودم هستم، امام فرمود: بپرس ولی انصاف را از دست مده و از سخن باطل و فاسد و منحرف از حق بپرهیز، عمران گفت: بخدا سوگند ای آقای من، فقط می‌خواهم چیزی را برایم ثابت کنی که بتوانم به آن چنگ زده و تمسک جویم و به سراغ چیز دیگر نروم.

امام فرمود: آنچه می‌خواهی بپرس، أهل مجلس همگی ازدحام کرده و به هم نزدیک شدند.

عمران گفت: اولین موجود و آنچه را خلق کرد چه بود؟

امام فرمود: پرسیدی، پس خوب دقت کن! «واحد» همیشه واحد بوده، همیشه موجود بوده، بدون اینکه چیزی به همراهش باشد، بی‌هیچ سابقه قبلی، مخلوقی را به گونه‌ای دیگر آفرید، با اعراض و حدودی مختلف، نه آن را در چیزی قرار داد، و نه در چیزی محدود نمود و نه به مانند و مثل چیزی، ایجادش کرد، و نه چیزی را مثل او نمود، و بعد از آن، مخلوقات را صور مختلف و گوناگون، از جمله:

احتجاج امام رضا علیه السلام با بزرگان ادیان

خالص و ناخالص، مختلف و یکسان، به رنگها و طعمهای متفاوت آفرید، بدون اینکه نیازی به آنها داشته باشد، و یا برای رسیدن به مقام و منزلتی به این خلقت محتاج باشد و در این آفرینش، در خود، زیادی یا نقصانی ندید، آیا این مطالب را می‌فهمی؟ گفت: بله به خدا، ای آقای من.

حضرت ادامه داد: و بدان که اگر خداوند، به خاطر نیاز و احتیاج، مخلوقات را خلق می‌کرد، فقط چیزهایی را خلق می‌کرد که بتواند از آنها برای برآوردن حاجتش کمک بگیرد، و نیز در این صورت شایسته بود که چندین برابر آنچه خلق کرده بود خلق کند، زیرا هر قدر اعوان و انصار بیشتر باشند، شخص کمک‌گیرنده قوی‌تر خواهد شد.

سپس سؤال و جواب میان آن حضرت و عمران صابی به طول انجامید و آن حضرت وی را در بیشتر پرسشهایش ملزم نمود تا اینکه پایان کار بدان جا انجامید که گفت: ای آقای من، شهادت می‌دهم که او همان گونه است که وصفش نمودی، ولی پرسشی باقی مانده.

فرمود: هر چه می‌خواهی پرسش کن.

گفت: در باره خدای حکیم می‌پرسم که او در چه چیزی می‌باشد؟ و آیا چیزی او را احاطه نموده است؟ و آیا از چیزی به چیزی دیگر تغییر مکان می‌دهد؟ یا نیازی به چیزی دارد؟ فرمود: این از پیچیده‌ترین نکاتی است که مورد پرسش همه مردم می‌باشد، و افرادی که دچار کاستی در عقل و علم و فهم هستند آن را نمی‌فهمند، و در مقابل، عقلای منصف از درک آن عاجز نیستند، پس خوب در جواب من دقت کن و آن را بفهم ای عمران.

اما مطلب نخست آن: اگر خداوند مخلوقات را به خاطر نیاز به ایشان خلق کرده بود، جائز بود که بگوییم به سمت مخلوقاتش تغییر مکان می‌دهد چون نیاز به آنان دارد، ولی او چیزی را از روی نیاز خلق نکرده است و همیشه ثابت بوده است نه در چیزی و نه بر روی چیز، إلا اینکه مخلوقات یک دیگر را نگاه می‌دارند و برخی در برخی دیگر داخل شده و برخی از برخی دیگر خارج می‌شوند، و خداوند متعال با قدرت خود تمام اینها را نگاه می‌دارد، و نه در چیزی داخل می‌شود، و نه از چیزی خارج می‌گردد، و نه نگاهداری آنان او را خسته و ناتوان می‌سازد، و نه از نگاهداری آنان عاجز است، و هیچ یک از مخلوقات چگونگی این امر را نمی‌داند، مگر خود خداوند و آن کسانی که خود، آنها را بر این امر مطلع ساخته باشد، که عبارتند از: پیامبران الهی و خواص و آشنایان به اسرار او، حافظان و نگاهبانان شریعت او، فرمان او در یک چشم بر هم زدن بلکه زودتر به اجرا در می‌آید، هر آنچه را اراده فرماید، فقط به او می‌گوید: موجود شو، و آن شیء نیز به خواست و اراده الهی موجود می‌شود، و هیچ چیز از مخلوقاتش از چیز دیگری به او نزدیکتر نیست، و هیچ چیز نیز از چیز دیگر از او دورتر نیست، آیا فهمیدی عمران؟! گفت: بله سرورم، فهمیدم، و گواهی می‌دهم که خداوند تعالی همان گونه است که توضیح دادی و به یکتایی وصفش نمودی، و گواهی می‌دهم که محمد بنده اوست که به نور هدایت و دین حق مبعوث شده است، آنگاه رو به قبله، به سجده افتاده اسلام آورد.

حسن بن محمد نوفلی گوید: وقتی سایر متکلمین، عمران صابی را چنین دیدند- با آنکه سرسخت بود و تا به حال کسی در بحث بر او غلبه نکرده بود- هیچ کس به حضرت رضا علیه السلام نزدیک نشد، و دیگر از حضرت سؤال نکردند، کم کم مغرب در آمده و مأمون و حضرت رضا علیه السلام برخاسته بداخل رفتند، و مردم نیز متفرق شدند.

سپس حضرت رضا علیه السلام پس از بازگشت از منزل فرمود: ای غلام، نزد عمران صابی برو و او را نزد من بیاور.

گفتم: فدایت شوم، من می‌دانم او کجاست، او نزد یکی از برادران شیعه ما است، امام فرمود: مانعی ندارد، مرکبی به او بدهید تا سوار شود.

من نزد عمران رفتم و او را آوردم، امام علیه السلام به او خوش آمد گفتند و لباسی طلبیدند و بر او پوشاندند و مرکبی به او دادند و ده هزار دینار خواستند و بعنوان هدیه به او دادند، عرض کردم: فدایت شوم مانند جدت امیر المؤمنین علیه السلام رفتار کردید.

احتجاج امام رضا علیه السلام با بزرگان ادیان

امام فرمود: این گونه واجب است، سپس دستور شام دادند و مرا سمت راست و عمران را سمت چپ خود نشانند، بعد از شام به عمران گفتند: به منزل بازگرد و فردا اول وقت نزد ما بیا تا از غذای مدینه به تو بدهیم.

بعد از این قضیه متکلمان از گروههای مختلف نزد عمران می آمدند و او سخنان و ادله ایشان را جواب داده، باطل می کرد، تا اینکه از او کناره گرفتند، و مأمون ده هزار درهم به او هدیه داد و فضل نیز به او اموالی بخشید و مرکبی به او داد و حضرت رضا علیه السلام او را مأمور صدقات بلخ نمود⁵ و از این راه به منافع زیادی دست یافت⁶.

<http://s8.picofile.com/file/8303583250/ehte.jpg>

⁵ - از آنجا که اول شرط پذیرش ولایتعهدی مأمون از طرف حضرت رضا علیه السلام عدم دخالت در عزل و نصب بوده ظاهراً منصوب کردن عمران به صدقات بلخ مورد تردید است، و بنا بر نظر جناب استاد غفاری - آئیده الله - «مراد از نمایندگی، اخذ وجوه مربوط به امام علیه السلام بوده است».

6 - احتجاج-ترجمه جعفری، ج2، ص: 422